اروند
خاطرات

خاطرات رزمندگان عملیات والفجر ۸



بسم الله الرحمن الرحیم

اروند خاطرات

نویسنده:

بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان مازندران

ناشر چاپی:

رسانش

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اروند خاطرات

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : اروند خاطرات : خاطرات رزمندگان عملیات والفجر ۸ (فاتحان فاو)/به اهتمام بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان مازندران.

مشخصات نشر : تهران: رسانش، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۳۲۰ ص.:مصور (رنگی)، نقشه.

شابک : ۲۵۰۰ ریال۹۶۴-۷۱۸۲-۷۶-۷:

عنوان دیگر : خاطرات رزمندگان عملیات والفجر ۸ (فاتحان فاو)

موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷-- خاطرات.

موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷-- عملیات والفجر ۸.

شناسه افزوده : بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس. اداره کل حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس مازندران.

رده بندی کنگره : DSR۱۶۲۸/الف۴۳ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۸۴۳۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۳۱۷۶۱

فصل ۱

اروند، رودخانه‌ی بزرگی است در جنوبی‌ترین نقطه‌ی سرزمین ایران، که در کنار آن بزرگ‌ترین نخلستان جهان قرار دارد. در آن سوی رود، در سرزمین همسایه، نخلستان‌های بصره همه جا را پوشانده. در این سو، نخلستان‌های اروند کنار، مردمانی را که به دیدار این سرزمین می‌آیند، به دیار مدینه می‌برد. این نخل‌ها چه غم‌ها که بر دل آدمیان نمی‌گسترانند!

اگر پای بر این سرزمین بگذاری و از میان جاده‌هایی که در میان نخلستان‌ها می‌گذرد عبور کنی، به سرزمینی می‌رسی که از سال ۱۳۶۴ خاطراتی فراموش ناشدنی دارد. در آن سال، در میان این جنگل انبوه و نی‌زار بی‌پایان، صدها سنگر گروهی ساخته شده بود و بسیجی‌ها، در میان نخل‌ها آماده بودند تا عملیات دیگری را آغاز کنند.

[صفحه ۸]

غروب ۲۰ بهمن ماه بود که سه هزار بسیجی، لباس غواصی بر تن کردند و آماده شدند. آفتاب که غروب کرد، به راه افتادند. آسمان سرد بود و باران نم نم بارش خود را آغاز می‌کرد. بسیجیان غواص در سکوت شب پا به درون اروند گذاشتند. آن شب، هزاران هزار فرشته در آسمان با نگاهی نگران و مضطرب، فرشتگان زمینی را می‌نگریستند که دل به دریای آب داده بودند. این چنین شد که نام اروند دوباره بر سر زبان‌ها افتاد و از فردای آن روز، همه از این مکان می‌گفتند، از این رود پرخروش، از این دریای آب. آری! اروند در میان اهل آسمان آشناتر از اهل زمین است.

اما این پایان کاری نبود که آغاز شده بود. عملیات والفجر ۸، نه یک شب، بلکه یک سال طول کشید تا به سرانجام رسید. یعنی درست از روزی که عملیات بدر در شرق دجله پایان یافت.

فرمان‌دهان جمع شدند تا طراحی عملیات دیگری را انجام دهند. آن‌ها، هر یک به نوعی عوامل عدم موفقیت در عملیات قبلی را برمی‌شمردند. عراقی‌ها با بسیج امکانات و توان رزمی، به وضع نابه‌سامان خود سر و سامان داده بودند و در بین قوای طرفین، موازنه برقرار شده بود. در پایان جلسه که دو روز طول کشید، فرمان‌دهان به این نتیجه رسیدند که امکانات، توانایی و مقدورات‌شان کافی نیست. چند تن از فرمان دهان نظرشان این بود که منطقه‌ی اروند برای عملیات آزمایش و مشخص شود

[صفحه ۹]

که امکان عملیات و کار در آن جا هست یا خیر؟

با یک بررسی مختصر این نتایج به دست آمد:

- از نظر تاکتیکی، باید از رودخانه‌ای عبور می‌کردند که فقط در توان ارتش‌های درجه‌ی اول دنیا بود.

- شهر فاو عراق به تصرف درمی‌آمد و می‌توانستند از آن به عنوان برگ برنده و امتیاز استفاده کنند.

- بعد از گذشتن از اروند با کشور کویت هم مرز می‌شدند که یکی از پشتیبانان اصلی عراق در جنگ بود. وقتی به خور عبدالله می‌رسیدند، در آن طرف، جزیره‌ی بوبیان کویت قرار داشت.

- تسلط بر پایگاه موشکی عراق؛ در جنگ، عراقی‌ها همیشه به وسیله‌ی هواپیما و هلی‌کوپتر مشکل ساز می‌شدند و کشتی‌ها را در خلیج‌فارس مورد هدف قرار می‌دادند. پایگاه موشکی در راس البیشه قرار داشت و از این محل، هلی‌کوپترها به پرواز در می‌آمدند و موشک‌های اگزوسه را به طرف کشتی‌های تجاری ایران شلیک می‌کردند.

- تنها راه دریایی عراق، منطقه‌ی راس البیشه و فاو بود. اگر ایران می‌توانست به این منطقه دست پیدا کند، در مثلثی قرار می‌گرفت که قاعده‌اش کارخانه‌ی نمک، یک ساق آن اروند و ساق دیگرش خور عبدالله بود.

- موضوع دیگر هم محاصره‌ی دریایی عراق بود. نیروی دریای عراق از خور عبدالله وارد دریا می‌شد. در صورت

[صفحه ۱۰]

تصرف این منطقه، مجبور می‌شد در بندر ام‌القصر باقی بماند و در منتهی الیه شمال خور عبدالله پناه بگیرد [۱] .

این منطقه مزیت‌های تاکتیکی هم برای قوای ایران داشت. از جمله، زمین منطقه‌ی عملیات برای نیروهای خودی امکان مانور مناسب و پشتیبانی آتش توپخانه را داشت. در حقیقت، از نوک راس البیشه تا عمق کارخانه نمک در تیررس آتش توپخانه‌ی ایران بود. این شرایط نشان می‌داد که بهترین و کاراترین طرح برای عملیات، عبور از رودخانه‌ی اروند و تصرف شهر فاو است. در ضمن عراقی‌ها هم در منطقه‌ی فاو و اروند احتمال انجام عملیات از طرف نیروهای ایرانی را نمی‌دادند.

در آن روزها، سروان ستار ناصر معاون گردان اول تیپ ۱۱۱ عراق بود. گردان او در منطقه‌ی فاو و اروندرود مستقر بود. او یک روز صبح متوجه یک هیات بلندپایه‌ی نظامی می‌شود. اعضای هیات وادر قرارگاه آن‌ها شدند: سرلشکر ستاد محمد سعید (افسر مصری در وزارت دفاع)، سرهنگ ستاد علی شعاته (افسر مصری)، سرهنگ ستاد محمد فوزی (افسر بازنشسته مصری)، سرهنگ احمد یمانی (افسر یمنی). آن‌ها برای بازدید از فاو و اروند و وضعیت استحکامات آن آمده بودند. دیدار این گروه ناگهانی و مخفیانه بود. سپهبد

[صفحه ۱۱]

عبدالجواد ذنون، رییس کل استخبارات، هم چنین سپهبد تا به النعیمی و سپهبد هشام صباح الفخری هم همراه گروه بودند.
آن‌ها پس از بازدید از خط، برای استراحت به قرارگاه گردان بازگشتند. در حین استراحت، ستار از آن‌ها درباره‌ی استحکامات‌شان پرسید. افسران مصری، در حالی که از کانال سوئز و نبردهای قهرمانانه‌ی خود صحبت می‌کردند، گفتند: مواضع شما از خط بارلیو [۲] هم مستحکم‌تر است و اگر نیروهای ایرانی قصد حمله به فاو را داشته باشند، شکست می‌خورند. مواضع شما اجازه‌ی عبور به هیچ جانداری نمی‌دهد و همین مواضع به تنهایی برای مقابله با ایرانی‌ها کافی است. با این حال و علی‌رغم ارزیابی هیات از منطقه، دلایل و نشانه‌هایی وجود داشت که خبر از یک حادثه‌ی نامعلوم می‌داد [۳] .

[صفحه ۱۳]

فصل ۲

اولین گام برای اجرای عملیات شناسایی مواضع عراقی‌ها در آن سوی اروند بود؛ ولی مشکلات زیادی برای این کار وجود داشت. مهم‌ترین آن عبور از رودخانه‌ی اروند بود. آب رودخانه دو جریان متفاوت داشت. در موقع مد، جریان آب دریا به سمت بصره بود و در موقع جزر، جریان معکوس می‌شد. مشکلات دیگری هم بود، مانند موانع مصنوعی از قبیل سیم خاردار و مین که عراقی‌ها به وجود آورده بودند؛ ساحل پر گل و لای که برای حرکت نیروها سخت بود و چولان و نی‌زاری که به ارتفاع حداقل یک متر اجازه‌ی حرکت به نیروها نمی‌داد. فرماندهان تصمیم قاطعی برای اجرای عملیات گرفته بودند. مهم‌ترین آن آموزش نیروهای شناسایی و غواص بود. آموزش‌ها به دو بخش عمومی و تخصصی

[صفحه ۱۴]

تقسیم شد. کلیه‌ی نیروها، آموزش عمومی را می‌گذراندند. رعایت اصل حفاظت و اطلاعات مهم بود؛ به همین دلیل، نیروها کلیه‌ی فنون نظامی و روش جنگ‌های مختلف را می‌آموختند تا از نوع آموزش‌ها، منطقه‌ی عملیات لو نرود. آموزش تخصصی هم در محل خاصی که دارای وضعیتی مشابه منطقه‌ی اصلی عملیات بود، انجام می‌شد.
عناصر شناسایی، پس از گذراندن دوره‌های سخت و طاقت فرسای غواصی، وارد عملیات شناسایی شدند. این رزمندگان باید در شب، با عبور از عرض ۶۰۰ تا ۱۵۰۰ متری اروند، وارد منطقه‌ی عراقی‌ها می‌شدند؛ سپس با عبور از موانع، به شناسایی می‌پرداختند. عراقی‌ها به کمک رازیت - یک نوع رادار سطحی - دوربین‌های دید در شب، پروژکتورهای قوی، دیدگاه‌های متعدد و سنگرهای چند دهنه در نزدیک‌ترین نقاط ساحل و اسکله‌های مستحکم، بر اروند اشراف داشتند. کوچک‌ترین بی‌احتیاطی نه تنها باعث اسارت یا شهادت نیروهای غواص می‌شد،بلکه عراقی‌ها با دیدن چنین صحنه‌هایی نسبت به وضعیت منطقه حساس می‌شدند.
مساله‌ی دیگر آماده سازی منطقه - اقدامات مهندسی و انتقالات - بود. هم زمان با انجام آموزش‌ها، عده‌ای مشغول احداث جاده، پل، سوله، سنگر و حمل و نقل وسایل سنگین نظامی و امکانات مورد نیاز در منطقه‌ی اروند کنار شدند. این

[صفحه ۱۵]

مساله، با توجه به رعایت اصل حفاظت و اطلاعات، مشکل دیگری بود. برای جلوگیری از شلوغی منطقه، سعی شد تا دستگاه‌های مهندسی کم‌تر داخل نخلستان پرسه بزنند؛ هم‌چنین با تذکر مسؤولین مبنی بر کاهش تردد در جاده‌های اصلی، یگان‌ها مجبور شدند از حداقل افراد و دستگاه‌ها استفاده کنند.

آموزش‌ها کم‌کم جان گرفت. این در حالی بود که تا انجام عملیات چند ماهی مانده بود. برای این که با جو آن روزهای اروند کنار آشنا شویم، بهتر است به یکی از گردان‌های بسیج برویم.

مهدی قلی رضایی یکی از رزمندگان لشکر عاشورا بود. او زمانی که فهمید بوی عملیات می‌آید، خودش را به مقر واحد اطلاعات رساند. در آن جا ابتدا کریم حرمتی را دید. کریم با دیدن او از خوش حالی دوید و خود را به مهدی رساند و صورتش را بوسید. بعد به سرعت نزد کریم فتحی رفت تا خبر آمدن مهدی را به او بدهد. پس از کمی صحبت، قرار شد مهدی در همان محوری که کریم حرمتی، مسؤولیتش را بر عهده داشت، کار کند.

گردان سیدالشهدا (ع) و گردان علی‌اصغر (ع) زنجان برای آموزش غواصی در قسمتی از ساحل رودخانه‌ی کارون مستقر شده بودند. کریم حرمتی رو به مهدی کرد و گفت: آموزش غواصی گردان سیدالشهدا (ع) بر عهده‌ی ماست. تو هم باید

[صفحه ۱۶]

در این آموزش، مربی یکی از گروهان‌ها باشی.

اما مهدی برای آموزش در این سطح، چیز زیادی نمی‌دانست. این مشکل هم حل شد و مهدی در عرض چند روز، آموزش کامل غواصی با فین [۴] و لوازم جانبی‌اش را دید. هر روز، ساعت ۷ صبح، صبح گاه برگزار می‌شد. پس از آن، نیروها تا ساعت هشت وقت داشتند صبحانه بخورند و آماده شوند برای کار. راس ساعت ۸، آموزش شروع می‌شد و تا ظهر بی‌وقفه ادامه داشت. با صدای اذان ظهر، به نیروها استراحت داده می‌شد. نماز در حسینیه و با حضور بسیجیان ادا می‌شد. پس از آن، وقت ناهار بود. بعد از ناهار، یکی دو ساعت وقت برای استراحت بود؛ اما بچه‌ها بیش‌تر به بازی فوتبال می‌پرداختند. ساعت ۳ بعدازظهر دوباره آموزش‌ها شروع می‌شد. این در حالی بود که لباس غواصی نیروها هنوز خیس بود!

بسیجی‌ها، هنگام اذان مغرب، از آب خارج می‌شدند و نیمه‌های شب دوباره وارد آب می‌شدند. در حالی که آب اگر راکد می‌ماند، یخ می‌زد!

۱۰ ساعت آموزش و تمرین در شبانه‌روز، در شرایطی انجام می‌شد که حتی تصور آن هم خارج از ذهن بود. سوز و

[صفحه ۱۷]

سرمای هوا، نامناسب بودن لباس‌ها، شرایط نامساعد تغذیه و انواع بیماری‌ها که پی‌آمد ساعت‌ها حضور در آب بود.

این وضعیت کم و بیش برای همه‌ی لشکرها یک‌سان بود. میرقاسم میرحسینی، آن روزها قائم مقام لشکر ۴۱ ثارالله بود. غواصان این لشکر هم در منطقه‌ی چوییده، در اروند کنار، به آموزش مشغول بودند.

آن روز صبح، قرار بود برخی از نیروهای خط‌شکن لشکر برای آموزش شنا به رودخانه‌ی کارون بروند. علی زارعی - یکی از

مسئولین لشکر - داشت از کنار کارون می‌گذشت که چشمانش به میرحسینی افتاد. از تعجب خشکش زد، میرحسینی در آن سرما در کارون شنا می‌کرد.

او راهش را کج کرد و به طرف قائم مقام لشکر رفت. نفس میرحسینی به شماره افتاده بود. علی زارعی با دیدن او بیش‌تر سردش شد و یقیه‌ی اورکتش را بالا کشید. میرحسینی آمد کنار آب. علی زارعی به او سلام کرد. جوابش را داد. بعد دست به گیاهان خشک خودروی کنار ساحل گرفت و خود را از آب بیرون کشید. تمام موهای بدنش سیخ شده بود و مثل بید می‌لرزید. علی زارعی با تعجب پرسید: حاجی! تو این سرما هوس شنا کرده‌ای؟

میرحسینی در حالی که لبخند می‌زد، جواب داد: قرار است امروز گردان‌ها برای شنا بیایند این جا. خواستم قبل از این که آن‌ها تن به آب کارون بدهند، خودم هم مزه‌ی سرما و شنا را

[صفحه ۱۸]

چشیده باشم.... [۵] .

با همه‌ی این احوال، برنامه‌های معنوی، روح‌ها را مقاوم‌تر و مهیاتر از همیشه می‌کرد.

در این اوضاع، اروند، این رود وحشی فهمیده بود خبرهایی هست و خود را آماده می‌کرد تا از طعمه‌هایش پذیرایی کند، اما...

عقبه‌ی لشکر عاشورا، در کنار اروندرود بود. قرار بود نیروهای اطلاعات که حضورشان در کنار گردان‌ها ضرورتی نداشت، به آن جا منتقل شوند. پس از مدت‌ها آموزش، دیگر نیازی به نیروهای اطلاعات در جمع گردان‌ها نبود. مینی‌بوس و تویوتایی آمد. مهدی و دوستانش وسایل‌شان را جمع کردند و به سوی منطقه‌ی عملیاتی به راه افتادند، مقصد آن‌ها نخلستان‌های حاشیه‌ی اروند بود.

کنار نهری که به نهر علی بن ابی‌طالب (ع) مشهور شده بود، مسجدی قرار داشت که واحد اطلاعات در آن جا مستقر بود. در نمازخانه‌ی مسجد، سوله زده و روی آن را با خاک پوشانده بودند؛ به این ترتیب، سنگر محکمی درون مسجد ساخته شده بود. ضمن این که استتار هم داشت و عراقی‌ها اگر شناسایی هوایی می‌کردند، متوجه هیچ عارضه‌ی اضافه‌ای نمی‌شدند.

[صفحه ۱۹]

در لشکر، همه‌ی واحدها این نکته را برای حفاظت اطلاعات، رعایت کرده بودند. بهداری لشکر در مدرسه و قرارگاه لشکر هم تا آخرین روزهای قبل از عملیات، درون یک دهکده بود.

مهدی و دوستانش به مسجد هدایت شدند. پله‌هایی از طبقه‌ی هم‌کف جدا می‌شد. پشت سر، اتاقی به منزله‌ی هال بود و از آن جا راه به اتاق دیگری داشت. سمت دیگر هال، اتاقی بود که سنگر مهدی و دوستانش شده بود. آن جا حمید اللهیاری، علی شیخ علی‌زاده، کریم وفا، کریم حرمتی و... و مهدی با هم بودند. جمعی صمیمی که به علت سنگینی کار، کسی فرصت توجه به غیر نداشت. اگر فرصتی کوتاه هم پیش می‌آمد، از خسته‌گی بی‌هوش می‌شدند.

آن روزها، مسؤول‌شان کریم حرمتی بود. کریم قبلاً روی مین رفته و کف پایش انحراف پیدا کرده بود. او به شکل خاصی می‌لنگید. بعد از بهبود نسبی در شهر مانده بود تا برای امرار معاش خانواده کاری پیدا کند! اما، نیاز جنگ و واحد اطلاعات لشکر او را می‌طلبید. مسؤولین لشکر با او تماس گرفتند و خواستند، اگر می‌تواند برای شناسایی‌های حمله‌ی آتی، خودش را به منطقه برساند. کریم هم کار و خانه را رها کرد و به جبهه آمد.

لشکر عاشوا، شناسایی جدی از اروند را تازه شروع کرده بود؛ اما انبوه تجهیزات دشمن در منطقه، مساله‌ساز شده بود. نیروها با دیدن ابهت اروند و عظمت کار دچار دلهره و ترس

[صفحه ۲۰]

شـده بودنـد. مساله‌ی رادارهای رازیت هم مزید بر علت بود. کریم نزدیک ظهر به منطقه رسـید. فتحی، مسؤول واحد اطلاعات به او فهمانـد کـه قضـیه از چـه قرار اسـت. کریـم بـا همـان لبخنـد همیشـه گی گفت: این که مشـکلی نیست. همین امشب خـودم می روم شناسایی.

خیلی‌هـا حرف او را بـه شـوخی گرفتنـد، آن هـم بـا مجروحیت‌هـای پی در پی کریـم در یـک سـال اخیر.امـا فتحی، کریم را خـوب می‌شناخت؛ بنابراین، فقط به او گفت که بقیه‌ی بچه‌ها خیلی آموزش دیده‌اند، با این همه نتوانستند خوب جلو بروند. کریم در پاسخ گفت: این که چیزی نیست! من هم امروز آموزش می‌بینم.

خلاـصه همـان روز کریـم، یکی دو سـاعت داخـل یکی از نهرهـا آمـوزش غواصـی دیـد و تمریـن کرد و شب، بـا یکی از بچه‌هـای اطلاعات به شـناسایی رفت. آن‌ها، خورشـیدی‌ها و سـیم خاردارهای دشـمن را که مقابل سیل بند و داخل آب ایجاد شده بود، پشت سر گذاشـتند و مواضع عراقی‌ها را شـناسایی خوبی کردند. بعد هم به سـلامت به مقر برگشتند. از فردای آن روز، نیروهای اطلاعات از کار کریم قوت گرفتند و کارشان را با جدیت و سرعت بیش‌تر پی‌گیری کردند.

اطلاعات لشـکر عاشورا در دو محور کار می‌کرد. مسؤول اطلاعات محور یکم، اصـغر عباسـقلی‌زاده و محور دوم کریم حرمتی بود. برای هر دسته از نیروهای خط شکن، دو نفر

[صفحه ۲۱]

نیروی اطلاعاتی در نظر گرفته شـده بود. در هر محور، ۶ تا ۸ نفر، هدایت غواص‌ها را بر عهده داشـتند؛ اما مهدی چون دیر به خط و شناسایی اروند رفته بود، از همراهی دسـته‌های خط شـکن جا ماند. قرار شد او مسـیر گردان امام حسـین (ع) را مطالعه کند. هر چند هنوز حضور وی قطعی نبود اما او کار خود را شروع کرد.

فرمان‌دهان ارشـد سپاه، آمار و ارقام جزر و مد اروند رود را در ده سال گذشـته در اختیار مهدی و دوسـتانش گذاشـته بودند. آن‌ها هم تحقیق و بررسـی را به کمـک آن اطلاعـات به شـدت پی‌گیری می‌کردنـد. شایـد اگر موعـد حمله در تابسـتان یـا بهار بود، یک بررسـی روی آمـار و ارقـام ارایه شـده، می‌توانست تـا حـد زیادی زمان جزر و مـد کامل در روزهای مختلف را معلوم کنـد؛ اما این وضـعیت در زمسـتان و پـاییز، تفـاوت فاحشـی با فصل‌های دیگر داشت. پرآبی و کم‌آبی ارونـد تحت تأثیر بارنـدگی‌ها بود و همین عامل در تغییر جریان آب مؤثر بود.

شناسایی‌ها هم ادامه یافت و کم کم پایان کار نزدیک می‌شـد. گاه شـدت جریان آب، کار شـناسایی را نیمه تمام می‌گذاشت و گاه غواصـان در برگشت، به جـای مورد نظر نمی‌رسـیدند و آب آن‌هـا را به ساحـل دیگری می‌برد. این مسـاله، بـا توجه به اصل رعایت حفاظت اطلاعات، مشکل ساز هم می‌شد.

کم‌کم کار شناسایی محورهای عملیاتی تکمیل شد. با

[صفحه ۲۲]

جدیت، تلاش و رعایت اصل حفاظت، تقریبا هیچ درگیری‌ای که ظن عراقی‌ها را برانگیزد، به وجود نیامد. روزهای آخر، روزهای غریبی برای بسیجیان بود. هم دل‌تنگی‌ها رو به افزایش بود و هم لذت‌ها. نخلستان حاشیه‌ی اروند، پناه‌گاه بچه‌ها بود. وصیت‌نامه‌های زیادی پای درختان نخل نوشته می‌شد. نمازها، نیازها، گریه‌ها، دل‌تنگی‌ها، قرار و مدارها با خدا و شهدا، عهد اخوت بستن‌ها و...

نخلستان در لحظات غروب، حال و هوای دیگری داشت؛ گوشه‌ای از تصویر تنهایی و غم امیرالمومنین (ع). نخل‌ها شاهد صمیمی‌ترین و پاک‌ترین لحظات بسیجیان بودند.

منطقه به تدریج تغییر می‌کرد. جاده‌ی عملیاتی را شن‌ریزی کردند، فرمان‌دهان محورهای عملیاتی و گردان‌ها برای توجیه منطقه مرتب در حال رفت و آمد بودند. سلاح‌های سنگین در منطقه مستقر شد و برنامه‌ریزی برای انتقال نیروها به منطقه و جست و جوی محل مناسب، شروع شده بود.

بالاخره یک روز صبح، جاده آماده‌ی عبور شده بود. مهدی و علی شیخ علی‌زاده، اولین قدم‌ها را بر روی جاده‌ی عملیاتی گذاشتند. علی، انگار طور دیگری شده بود. روی جاده می‌دوید، می‌خندید، بالا و پایین می‌پرید، معلق می‌زد و فریاد می‌کشید. فرمان‌دهان گردان‌ها برای توجیه به منطقه آمدند و داخل آب رفتند. آن‌ها تا حدی جلو برده شدند که بتوانند محل ماموریت‌شان را ببینند. اروند مطمئن شده بود که خبرهایی

[صفحه ۲۳]

هست. از خواب بلند شده بود و منتظر نیروها تا آن‌ها را ببلعد. افزایش نیرو، این نگرانی را در فرمان‌دهان به وجود آورد که مبادا حساسیت دشمن برانگیخته شود. گردان‌ها تا آن زمان در دو منطقه مستقر بودند، گردان‌های خط شکن در کنار کارون بودند و گردان‌های پشتیبان در بهمن شیر. قبل از انتقال کل این نیروها، محل‌هایی برای استقرارشان در خط در نظر گرفته شد. قرار شده بود که گردان‌های خط شکن کنار نهر چهارم مستقرشوند. محل استقرار گردان امام حسین (ع) - که مهدی در آن بود - روستایی بود که هم به مقر مهدی و دوستانش نزدیک بود و هم به قرارگاه. پاسگاه‌هایی که کنار نهرها و نزدیک اروند رود بودند، برای استقرار نیروهای غواص خط شکن - حدود ۸ دسته - در نظر گرفته شده بود. جلسات توجیهی و سخن‌رانی‌های قبل از عملیات در سطح لشکر عاشورا شروع شده بود.

[صفحه ۲۵]

فصل ۳

شب بیستم بهمن ۱۳۶۴ از راه رسید. اروند هشیارتر از همیشه، با دیدن این همه طعمه به شوق می‌آمد. هم‌زمان با غروب آفتاب، غواص‌ها به نهرها نزدیک شدند. سه هزار غواص در زیر نخلستان نمازشان را خواندند. سپس آرام در آغوش هم فرو رفتند و خداحافظی کردند. فرمان‌دهان اصلی عملیات، غواص‌ها را از زیر قرآن گذراندند و آن‌ها پا به درون آب نهرها گذاشتند و در یک ستون پیش رفتند. دقایقی بعد، اروند در پیش روی آن‌ها بود. آن‌ها باید از دریای آب می‌گذشتند و خود را به آن سو می‌رساندند.

مرتضـی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلاـ در سـنگر خود به فکر فرو رفته بود. سـنگر در این لحظـات کمی شـلوغ شـده بود. در همین حال، یکی از راه رسید و مستقیم وارد سنگر شد. با

[صفحه ۲۶]

عجله نزد مرتضـی قربانی رفت و بسـته‌ای به او داد. مرتضـی بسته را گرفت. تازه وارد گفت: این را آقا محسن – فرمانده وقت سپاه – داد تا به شما برسانم.

مرتضی با آرامش مشغول باز کردن بسته شد. در همین حال، بوی معطری در فضای سنگر پیچید. همه توجه‌شان به بسته جلب شد تا ببینند داخل آن چیست. فرمانده لشـکر پرچم سبز رنگی را از داخل بسته بیرون کشید. همه دور پرچم حلقه زدند و آن را روی زمین سنگر پهن کردند. مرتضـی داخل بسـته را نگاه کرد. متوجه نامه‌ی فرمانده سـپاه شد. آن را باز کرد: این پرچم، پرچم گنبد امام رضا (ع) است. این امانت به دست شما سپرده می‌شود تا بر فراز بلندترین مناره‌ی شهر فاو نصب کنید.

مرتضـی قربانی در حالی که منقلب شـده و اشک در چشـمانش حلقه زده بود، برای حاضـرین ماجرا را توضـیح داد. بعد پرچم را به دست یـک رزمنـده‌ی روحـانی داد تـا صـبح روز بعـد آن را در شـهر فاو به اهتزاز درآورد. دیگران که تازه متوجه اصل ماجرا شـده بودند، گریه‌کنان دست به پرچم کشیدند و سر و صورت خود را متبرک کردند [۶] .

سرانجام در ساعت ۲۲ و ۱۰ دقیقه ۲۰ بهمن ۱۳۶۴، محسن رضـایی از سوی قرارگـاه خاتم الانبیاء فرمان حمله را صادر کرد. بسم‌الله الرحمن الرحیم. و لا حول و لا قوه الا بالله

[صفحه ۲۷]

العلی العظیم و قـاتلوهم حتی لاـتکون فتنه. یا فاطمه الزهرا، یا فاطمه الزهرا، یا فاطمه الزهرا. امروز روزی است که هفت سال پیش در چنین زمانی امام خمینی فرمان داد حکومت نظامی بایـد لغو شو – اشاره به ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ – شما برادران نیز حکومت نظامی صدام را لغو کنید و ان شاء الله بریزید توی شهر و روستا و حکومت نظامی را به هم بریزید.

پس از ماه‌ها آموزش، شـناسایی و کار بی‌وقفه، عملیات تصـرف فاو آغاز شـد. ارونـد مات و مبهوت و تسـلیم در برابر ۳۰۰۰ غواص خط شـکن شده بود که با لباس‌های متحدالشـکل به آن طرف رود می‌رفتند. مهدی آرام و قرار نداشت. به فکر دوستان خط شکنش بود؛ حمیـد اللهیاری، کریم وفا، علی شـیخ علی‌زاده و... به یاد بعد از ظهر همان روز افتاد. ساعت پنج و نیم بعد از ظهر بود که آن‌ها لبـاس غواصـی را بر تن کردنـد و بـا کمک هم، تجهیزات‌شان را محکم بسـتند. وضو گرفتنـد و با همان لباس مشـغول خوانـدن نماز شدند. شاید نماز وداع بود. با بدرقه‌ی بقیه و مهدی، آن‌ها به طرف اروند حرکت کردند.

هوا کم کم ابر می‌شـد و بـاد صورت‌شـان را نوازش داد. سـاعت ۹ شب، آن‌هـا به صورت یک سـتون دو دسته‌ای وارد آب شدنـد. عرض رودخانه در محور آن‌ها یک کیلومتر بود. منورهای دشـمن پشت سـر هم روشن می‌شد و همین باعث شده بود تا آن‌ها مسـیر خود را بهتر پیدا کنند.

حدود ۲۰ دقیقه مانده به ساعت ۱۰ شب آن‌ها به آن طرف

[صفحه ۲۸]

اروند رسیدند. تا ساعت ۱۰ هیچ کس حق تیراندازی نداشت. ضمن این که هنوز عده‌ای از خط شکنان نرسیده بودند.

اولین موانع دشمن، میله‌های خورشیدی بود. یکی از تیر بارها درست روی آن‌ها هدف‌گیری شده بود. باید فکری می‌کردند. حمید از دسته بیرون زد تا شاید بتواند تیربار را خفه کند. سینه خیز جلو رفت. گذشتن از سیم خاردارها سخت بود سیم‌های خاردار دست و لباس‌هایش را زخمی کرده بود هم چنان جلو رفت. می‌دانست که اگر تیر بار خفه نشود، چه فاجعه‌ای در انتظار دوستانش خواهد بود.

مهدی پشت دو ردیف آخر سیم خاردارها گیر کرد. تیربار شلیك کرد و مهدی ناگهان صدای ناله‌ی یکی از بچه‌ها شنید. علی شیخ علی‌زاده هم خودش را از دسته‌ی دوم به طرف دسته‌ی اول کشاند و نزد حمید رفت.

ساعت ۱۰ و ۱۰ دقیقه بود. حمید و علی ضامن نارنجك‌های‌شان را کشیدند و آماده نگه داشتند. در یك لحظه، با هم بلند شدند و به سمت عراقی‌ها پرتاب کردند نارنجك‌ها روی هدف افتادند و لحظه‌ای بعد، داد و فریاد عراقی‌ها به هوا رفت.

آن دو تکبیر گویان از روی دور ردیف سیم خاردار به آن طرف پریدند. از دیواره‌ی مستحکم خودشان را بالا کشیدند و به آن سو افتادند. از آن طرف هم غواصان دیگری از دیوار گذشته بودند. حمید و علی شروع کردند به تیراندازی.

[صفحه ۲۹]

عراقی‌ها از ترس و با دیدن انسان‌هایی با آن هیبت - در لباس غواصی - پا به فرار گذاشتند. ناگهان حمید در زیر کتف خود سوزشی احساس کرد. انگار ترکش ریزی، بدنش را سوراخ کرده بود. کمی آن طرف‌تر، غواصی روی زمین افتاده بود. به طرفش رفت اما او را نشناخت. صورتش خون‌آلود بود؛ ولی چند لحظه بعد فهمید او یار دیرینه‌اش علی شیخ علی‌زاده است.

حمید با ناراحتی او را صدا زد، یك بار، دو بار، ده بار. جوابی نشنید. علی با همان لبخند همیشه‌گی، حمید را خوش‌حال نکرد. نفس‌های آخرش را کشید و.... حمید احساس خفه‌گی کرد. شانه‌ی علی را بوسید و با او وداع کرد.

صدای درگیری در محور عاشورا به گوش مهدی رسید. صدای تیراندازی‌های هر لحظه بیش‌تر می‌شد. بلافاصله بی‌سیم‌ها به کار افتاد، سریع بچه‌ها را آماده کنید... حرکت کنید! مهدی و مصطفی به سرعت خودشان را به قایقی که از قبل مشخص شده بود رساندند. پشت سرشان، نیروهای گردان به سوی نهری که قایق‌ها منتظرشان بودند، دویدند. قایق‌ها حرکت کردند. آن‌ها به سمت شاخصی پیش می‌رفتند که از فاصله‌ی دور، چون نقطه‌ی روشنی مشخص بود. طبق قرار قبلی، یکی از بچه‌های غواص با چراغ به آن‌ها علامت می‌داد. تنها مشکل قایق‌ها رگبار گلوله‌ی عراقی‌ها بود که

[صفحه ۳۰]

آزارشان می‌داد. لحظات پرهیجانی بود و آن‌ها سعی کردند هر چه سریع‌تر خودشان را به آن طرف اروند برسانند.

قایق‌ها به سیم خاردارها رسیدند. راه باز بود. کمی جلوتر، یکی در لباس غواصی منتظرشان بود. مهدی او را شناخت. آن غواص بدون معطلی لبه‌ی اولین قایق را گرفت و آن را هدایت کرد. کمی جلوتر امکان پیش روی با قایق نبود. مهدی پرید توی آب و و تا زانو فرو رفت. نگاهی روی سیل بند انداخت. غواصان را دید که این طرف و آن طرف می‌دویدند. بچه‌های خط شکن خسته بودند. آن‌ها بیش از دو ساعت عرض اروند را شنا کرده بودند. بعد هم به سیل بند دشمن حمله کرده و علی‌رغم سرما و خسته‌گی که

رمقی برای شان نگذاشته بود،هنوز هم مشغول پاک‌سازی سنگرها بودند. مهدی به راه خودش ادامه داد. هنوز راه زیادی نرفته بودند که جاده‌ای سر راهشان نمایان شد. مهدی نیروها را جمع کرد و در جاده‌ای ماشین رو به راه افتادند. دقایقی بعد، به جاده‌ی فاو – البحار رسیدند. آن‌ها، اولین نیروهایی بودند که پا بر روی این جاده گذاشتند. نیروها در جاده مستقر شدند؛ اما مهدی آرام و قرار نداشت. تصمیم گرفت جلوتر برود و اطلاعاتی کسب کند. یکی را برداشت و دو نفری حرکت کردند. ۷۰۰ متر جلوتر، جاده‌ای دیگر روی زمین کشیده شده بود و آن، جاده‌ی پیروزی بود که از فاو به بصره می‌رفت و قرار بود گردان حبیب آن جا عمل کند.

سروان ستار ناصر حسابی ترسیده و از ترس رعشه بر

[صفحه ۳۱]

جانش افتاده بود. احساس می‌کرد خطر از هر طرف آن‌ها را احاطه کرده؛ در همین حال، فرمانده تیپ، سرهنگ عبدالکاظم حسین الاسدی تماس گرفت و گفت: سروان، به نظر می‌رسد ایرانی‌ها امشب قصد حمله دارند.

سروان در پاسخ گفت: جناب سرهنگ، ما کاملا آماده‌ایم. جان بر کف نهاده‌ایم تا از وطن، آزادی و شرف دفاع کنیم.

همان شب، جبهه مشتعل شد. سرگرد عزت البدری فرمانده گردان با سروان ستار تماس گرفت و گفت: سروان، نیروهای احتیاط را به جلو اعزام کن. گروهان‌ها با دشمن درگیر شدند. با لشکر و تیپ تماس داشته باش و کارها را پی‌گیری کن.

گلوله باران بی‌امان ایرانی‌ها ترس و وحشت آن شب ظلمانی را مضاعف کرده بود. خروش نیروهای ایرانی که فریاد می‌زدند یا زهرا (س)، در فضا طنین افکنده بود. سعدالدین الشاذلی فرمانده مصری می‌گفت: این عملیات جسورانه‌تر از عملیات عبور از کانال سوئز در جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳ م بود.

۱۰ دقیقه بعد از شروع حمله، سرهنگ عبدالکاظم تماس گرفت و گفت: سروان، وضعیت را دقیق گزارش کن.

ستار ناصر با وحشت گفت: جناب سرهنگ! نیروهای ایرانی به سنگرهای خط مقدم رخنه و مواضع گروهان اول را تصرف کرده‌اند. فرمان‌دهان گروهان‌ها کشته شده‌اند.

سرهنگ پرسید: پس فرمانده گردان کجاست؟

[صفحه ۳۲]

سروان پاسخ داد: در خط مقدم است و وضعیت را بررسی می‌کند.

اوضاع هر لحظه بدتر می‌شد. گلوله‌های ایران از مواضع اول که گذشت نشان می‌داد آن‌ها از خط اول گذشته‌اند.

ساعت ۱۱ شب بود و گردان ستار ناصر هنوز مقاومت می‌کرد. سروان تصمیم گرفت به خط مقدم برود. فرمانده لشکر پشت بی‌سیم فریاد می‌زد: مقاومت کنید، از شهادت نترسید! مقاومت...

اما خودش هم از آتش معرکه گریخت [۷] .

[صفحه ۳۳]

فصل ۴

کم کم خورشید در آسمان فاو ظاهر شد؛ اما آن چه را که خورشید می‌دید، باور کردنی نبود. به جای عراقی‌ها، بسیجیان در منطقه حضور داشتند و نبرد سختی درگرفته بود. نیروهای پیاده خط مقدم جبهه را به جلوی شهر فاو کشانده بودند و غواص‌ها، در کنار اروند، به دنبال دوستان خود می‌گشتند.

مهدی نیز در میان نی‌زارها می‌گشت. او دید که داخل موانع و در ساحل اروند غوغایی برپاست. جسم بی‌جان ۸ نفر از غواصان داخل موانع در کنار هم افتاده بود. مهدی به سوی خورشیدی‌ها رفت و کریم وفا را دید. کریم با اصابت گلوله، طوری پرت شده بود که سرش در خورشیدی فرو رفته و ایستاده به شهادت رسیده بود. مهدی و دوستانش شروع به جمع‌آوری شهدا کردند. وقتی همه‌ی شهدا را از لابه‌لای موانع

[صفحه ۳۴]

بیرون کشیدند، خورشید به اوج آسمان رسیده بود...

ساعت ۹ صبح - ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ - محور چپ عملیات تا شهر فاو، یعنی منطقه‌ی راس البیشه سقوط کرد و به تصرف رزمندگان ایرانی درآمد. روز اول عملیات به غروب نزدیک شد، در حالی که عراقی‌ها به علت غافل‌گیری، عدم اطلاع دقیق از وضعیت موجود و هم چنین ابری بودن هوا مهلت عکس‌العمل زمینی و هوایی پیدا نکردند. آن روز غروب، فرماندهان عراقی تنها راه چاره را تسلیم در مقابل بسیجیان دیدند.

در ساحل خور عبدالله، مجاور پایگاه موشکی دشمن رو به روی جزیره‌ی بوبیان کویت، قایق‌ها دیده شدند. آن‌ها برای بردن فرماندهان، امکانات و وسایل جاسوسی و تجهیزات مربوط به سکوهای پرتاب موشک و رادارهای نظامی تلاش می‌کردند. تا غروب این روز ۹۵۰ اسیر عراقی به عقب تخلیه شدند و این آمار به سرعت در حال افزایش بود. هم زمان با فرا رسیدن شب، تیپ ۱۶ زرهی از لشکر ۶ عراق از محور جاده‌ی استراتژیک بصره و تیپ کماندویی سپاه هفتم از محور جاده‌ی البحار روانه‌ی منطقه‌ی فاو شدند. بسیجیان خسته از یک شب و روز جنگ تن به تن مشغول استراحت شدند؛ اما هنوز در آرامش فرو نرفته بودند که جنگی دیگر درگرفت. رزمندگان به مقابله با این دو تیپ برخاستند و سرانجام هر دو تیپ عراقی با گذاشتن تلفات سنگین مجبور به عقب نشینی شدند. با همت و

[صفحه ۳۵]

تلاش فرماندهان لشکر، از جمله حاج حسین خرازی فرمانده لشکر امام حسین (ع) اسکله‌های مورد نیاز در ساحل خودی برپا شد. به همین علت، امکانات مهندسی، تدارکاتی و تسلیحاتی به طرف فاو سرازیر شدند.

شب دوم عملیات از راه رسید. حال نوبت جهادگران مهندسی بود که هنر خود را به نمایش بگذارند. شب دوم، سرآغاز جنگ مهندسی بود. بسیجیان، جهادگران بی‌ادعا را به نظاره نشستند. در میان رانندگان لودر و بلدوزر، برخی نوجوان و جوان به چشم می‌آمدند که با مهارت و چابکی مشغول کار بودند. مسؤول مهندسی در محور شمال منطقه‌ی عملیاتی سرگرم هدایت امکانات مهندسی شد. سرانجام او از چند ناحیه مورد اصابت قرار گرفت و زخمی شد. او را در حالتی که از فرط خستگی و تشنگی در حال بی‌هوش شدن بود، به عقب منتقل کردند اما روز بعد جهادگردان او را دیدند که با دستی گچ گرفته و اعضایی باندپیچی

شده، به منطقه برگشته [۸] .

تیم تخریب از ابتدای شب با مین‌های مختلف حرکت کردند. آن‌ها سینه خیز تا نزدیکی محل استقرار تانک‌ها و نفرات دشمن در جاده‌ی البحار جلو رفتند و مین‌های همراه خود را در حاشیه‌ی جاده کار گذاشتند. گروه دیگری از بچه‌های تخریب لشکر ۵ نصر، برای تخریب و شکاف در

[صفحه ۳۶]

جاده‌ی آسفالته‌ی فاو – البحار مشغول کار شدند. آن‌ها تلاش کردند تا پس از کار گذاشتن مواد منفجره در جاده، آن قسمت را از بین ببرند؛ به این ترتیب امکان تردد خودرو، تانک و نفربرهای دشمن به سمت بسیجیان از بین می‌رفت.

یکی از فرمانده‌هان عملیات در خاطرات خود می‌گوید:

«به شریف مطوری گفتم سریع حرکت کنیم و آخرین حد خطوط خودمان را شناسایی کنیم. خط هنوز در سه راهی فاو بود. نیروها داشتند می‌جنگیدند. تیرهای برق کنار جاده، توجهم را جلب کردند. دیدم برای دیده‌بانی مناسب هستند.

یک دستگاه دوربین ۲۰ ضربدر ۱۲۰ پیدا کردم و برگشتم به آخرین نقطه‌ای که بچه‌ها بودند. بالای یکی از تیرهای برق، دوربین را مستقر کردم. به شریف مطوری گفتم: می‌روی بالاـ با خودت پتو یا چیز دیگری هم نمی‌بری. فقط یک تخته می‌بری و آن‌جا می‌نشینی و دوربین را مستقر می‌کنی. یک وقت کاری نکنی که معلوم بشود یک شیء بالای دکل است و قضیه لو برود. فقط توجه داشته باش، تا جایی که ما پیش روی می‌کنیم، تو تا عمق دو الی سه کیلومتری دشمن را دید داشته باشی.

شریف مطوری، صبح‌ها قبل از روشن شدن هوا می‌رفت بالای دکل و شب‌ها با تاریکی هوا برمی‌گشت پایین. او تمام کارهای شخصی‌اش، مانند خواندن نماز را به سختی و با مشقت انجام می‌داد. شریف مطوری مواضع عراقی‌ها را بررسی می‌کرد؛ سپس اطلاعات دقیقی به فرمانده خود می‌داد.

[صفحه ۳۷]

تحرکات عراقی‌ها توسط شریف مطوری گزارش می‌شد و بسیجیان با این اطلاعات عراقی‌ها را ناکام می‌گذاشتند. کار به جایی رسید که حتی یکی دو پاتک آن‌ها هم ناکام ماند. عراقی‌ها مستاصل شده بودند که چرا با پاتک کاری از پیش نمی‌برند.

بالاخره پس از گذشت چند روز، عراقی‌ها متوجه موضوع شدند. شاید یک دلیلش این بود که ایرانی‌ها تعدادی از دکل‌ها را قطع کرده بودند تا هواپیماهای خودی هنگام پرواز در سطح پایین با آن‌ها برخورد نکنند.عراقی‌ها که متوجه دیدبان ایرانی‌ها شده بودند، با تانک و توپخانه، دکل را مورد هدف قرار دادند. بالاخره دکلی که شریف مطوری روی آن بود، هدف قرار گرفت و او بالای دکل به شهادت رسید [۹] .

صبح روز دوم عملیات از راه رسید. با روشن شدن هوا، معلوم شد که عراقی‌ها نیروهای جدیدی در جاده‌ی البحار – بصره، جاده استراتژیک فاو – بصره و جاده فاو – ام‌القصر مستقر کرده‌اند. آن‌ها مشغول آماده‌سازی یگان‌های خود برای اجرای پاتک شدند.

ساعت ۷ و ۱۵ دقیقه‌ی صبح با صدای انفجار بمب‌های هواپیمای عراقی همه داخل سنگرها، پناه گرفتند. از این لحظه به بعد هر ۵ دقیقه یک بار هواپیمای دشمن منطقه را بمباران می‌کرد.هر چند که حملات هواپیماها از ارتفاع بالا و

[صفحه ۳۸]

بی‌هدف بود.

خبر موفقیت‌های بسیجیان به سرعت در تمام دنیا پیچید. خبرگزاری رویترز اعلام کرد: حمله‌ی ایران به فاو، نیروهای این کشور را به ۴۰ کیلومتری مرز کویت که یکی از حامیان اصلی عراق در جنگ بود، رسانده است. تلویزیون دولتی ایتالیا در بخش اخبار نیم‌روزی خبر آغاز حمله‌ی نیروهای ایرانی را پخش کرد. این کانال تلویزیونی اعلام کرد: برای اولین بار در مدت ۵ سال از آغاز جنگ میان ایران و عراق است که ایرانی‌ها موفق شده‌اند از شط العرب، محل تلاقی دو رود بزرگ دجله و فرات در خاک عراق عبور نمایند.

در شب سوم عملیات، حمله در دو محور جاده‌ی بصره و جاده‌ی ام‌القصر ادامه یافت. در جاده‌ی بصره، ستونی از قوای دشمن، با تقویت خود در تقاطع جاده‌ی شنی و آسفالت (سه راهی زاویه‌ی جنوب غرب کارخانه‌ی نمک در کیلومتر ۷ جاده‌ی فاو - بصره) مستقر شدند. بسیجیان حرکت خود را به سوی دشمن آغاز کردند. هر لحظه بر تعداد و امکانات عراقی‌ها افزوده می‌شد. جنگ سختی میان طرفین درگرفت. نبرد آن‌قدر نزدیک بود که یکی از فرمانده‌هان گردان به فرمانده‌ی لشکرش با بی‌سیم چنین گزارش داد: ما مشغول جنگیدن سنگر به سنگر هستیم.

با توجه به افزایش آتش و گسترش نیروهای پیاده‌ی دشمن، فرمانده عملیات در این محور تصمیم گرفت پیش‌روی نیروها

[صفحه ۳۹]

را به تاخیر انداخته و آن‌ها را به عقب بازگرداند. هم‌زمان در محور جاده‌ی ام‌القصر اتفاقاتی افتاد. رزمندگان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) متشکل از دو گردان مالک و انصار از محل پایگاه موشکی دوم برای تصرف پایگاه سوم موشکی دشمن در سمت چپ جاده‌ی ام‌القصر و سپس انهدام و تصرف مقر فرماندهی لشکر ۲۶ دشمن در غرب کارخانه‌ی نمک، آماده‌ی حرکت شدند.

در شب سوم عملیات در این محور، نتایج زیر به دست آمد:

- تصرف کامل قرارگاه لشکر دشمن.
- به هلاکت رساندن یا اسارت درآوردن تعدادی از عراقی‌ها.
- به غنیمت گرفتن چندین توپ ۱۳۰ میلی‌متری و تعداد زیادی توپ‌های ۵۷، ۳۷، ۳۵، ۲۳ میلی‌متری.
- به تصرف درآوردن چندین کیلومتر دیگر از اراضی دشمن و ایجاد خط دفاعی مطمئن‌تر در گلوگاه‌های ورودی فاو [۱۰].

-روز سوم عملیات با پاتک عراقی‌ها شروع شد. عراقی‌ها از ساعت ۳ بامداد در شمالی‌ترین جبهه‌ی داخل نخلستان و

[صفحه ۴۰]

حاشیه‌ی اروند رود، مقدمات پاتک سنگینی را روی مواضع خودی آماده کردند. در حالی که آتش سنگین توپخانه، شلیک گلوله‌های مستقیم تانک آن‌ها را حمایت می‌کرد، جنگ سختی درگرفت و به صورت تن به تن درآمد. کاندوهای عراقی به خاک‌ریز رزمندگان حمله کردند. با آتش سنگین بسیجیان، آن‌ها دسته دسته روی زمین افتادند. از طرف دیگر، در محور جاده‌ی البحار هم خبرهایی بود. لشکر گارد عراق از ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه‌ی صبح پاتک خود را آغاز کرد. ستونی از تانک، نفربر و

خودروهای نظامی در حال حرکت بودند. تانک‌ها، پیشاپیش ستون، خاک‌ریز رزمندگان را هدف قرار دادند. دشمن با این حربه خود را به نزدیکی «کنج» رساند. نیروها به سختی موفق شدند تعدادی از تانک‌های تی - ۷۲ را که ضد آرپی‌جی هستند، شکار کنند. عراقی‌ها در پناه تانک‌های سعی در نزدیک شدن به خاک‌ریز خودی را داشتند. در همین حال، هلی‌کوپترهای هوانیروز سر رسیدند و به شکار تانک پرداختند. عراقی‌ها با دیدن هلی‌کوپترها پس از ۴ ساعت درگیری از منطقه‌ی نبرد عقب‌نشینی کردند.

به این ترتیب، لشکرهای سپاه پاسداران با حملات شبانه در سه محور عراقی‌ها را عقب راندند و در نقاط جدید مستقر شدند. در این روز قرارگاه خاتم‌الانبیاء اطلاعیه‌ای صادر کرد. در بخشی از این اطلاعیه آمده بود:

روز گذشته رزمندگان پرتوان اسلام در ادامه‌ی عملیات

[صفحه ۴۱]

والفجر ۸ موفق شدند ضمن پیش‌روی در امتداد جاده‌ی استراتژیک فاو - ام‌القصر و آزاد سازی بخش دیگری از اراضی دشمن، مقر لشکر ۲۶ عراق را به تصرف درآورده، قسمت دیگری از دریاچه‌ی مصنوعی نمک را آزاد کردند.

رسانه‌های گروهی جهان، تمام حواس‌شان به حمله‌ی زمینی ایران علیه عراق جلب شده بود. هر کدام از این رسانه‌ها به نوعی خبرهای جنگ را پوشش می‌دادند. کانال ۲ تلویزیون فرانسه در آخرین بولتن خبری خود در ساعت ۲۳ و ۳۰ دقیقه‌ی پنج‌شنبه ۲۴ بهمن اعلام کرد: استفاده‌ی عراق از سلاح شیمیایی بر علیه ایرانیان، دال بر موفقیت حمله‌ی ایرانی‌ها است.

جنگ و گریز در روزها و شب‌های بعد ادامه پیدا کرد. مهم‌ترین آن شکست پاتک سنگین عراقی‌ها در روز هفتم عملیات بود. خبرگزاری‌ها و رسانه‌های گروهی دنیا لب به تحسین ایرانیان گشودند و حمله‌ی سپاه ایران از نظر نظامی و در نوع خود بی‌نظیر عنوان کردند. صدام حسین، پس از یک هفته به آزاد شدن شهر وفا توسط بسیجیان اعتراف کرد.

تلویزیون دولتی بی‌بی‌سی هم که سعی در مخفی نگاه داشتن این عملیات داشت، سرانجام پس از ۱۱ روز به پیروزی نظامی ایران در عملیات والفجر ۸ اعتراف کرد. این شبکه‌ی تلویزیونی، یک فیلم ۴ دقیقه‌ای از خبرنگار اعزامی خود به منطقه‌ی فاو را پخش کرد.

[صفحه ۴۲]

جنگ در فاو هفتاد و پنج روز به درازا کشید. اروند هر روز شاهد عبور و مرور هزاران نفر رزمنده بر روی خود بود. بی‌آن که این رودخانه‌ی وحشی بتواند آن‌ها را شکار کند. عراقی‌ها پس از گذشت هفتاد و پنج روز پاتک‌های پی‌در پی از باز پس گیری فاو مستأصل شدند و ناگریز، به تثبیت مواضع دفاعی‌شان پرداختند. در این نبرد سهمگین، فاو به تصرف رزمندگان ایرانی درآمد. بصره از جنوب مورد تهدید رزمندگان قرار گرفت و راه ورود عراق به خلیج فارس مسدود شد.

در مجموع حدود ۶۰۰ کیلومترمربع از خاک دشمن به تصرف درآمد. بیش از ۵۰ / ۰۰۰ نفر کشته و مجروح شدند، هر چند بخشی از این تلفات مربوط به بمباران اشتباه شیمیایی عراقی‌ها بر سر نیروهای خودشان بود. ۲۱۰۵ نفر به اسارت درآمدند و ۵۴۰ تانک و نفربر آن‌ها منهدم شد. هم چنین ۴۵ هواپیما، ۲۰ توپ، ۵ دستگاه مهندسی و ۵ هلی‌کوپتر منهدم شدند و ۹۵ تانک و نفربر، ۲۰ توپ و ۳۵ دستگاه مهندسی به غنیمت درآمد.

بسیجیان با خوش‌حالی و هم‌زمان با دفاع و مقابله با دشمن، به ادامه‌ی فعالیت مهندسی پرداختند. آن‌ها با احداث خاک‌ریزهای ممتد و چند جداره، خط دفاعی خود را مستحکم کردند. رزمندگان با استفاده از آب رودخانه‌ی اروند و خور عبدالله، کانال‌های عریض

و دریاچه‌های کوچک و مصنوعی در برابر عراقی‌ها ایجاد کردند. با این کار، قدرت

[صفحه ۴۳]

مانور و پیش‌روی عراقی‌ها تا حد زیادی کاسته شد.
پس از پایان عملیات، نیروهای مهندسی به منظور تسهیل رفت و آمد و حمل و نقل وسایل و ادوات، پل ثابتی بر روی رودخانه‌ی اروند نصب کردند. هر چه عراقی‌ها سعی کردند آن را از بین ببرند اما تا پایان جنگ این پل سالم ماند.
به این ترتیب، پس از هفتاد و پنج روز نبرد در فاو، منطقه روی آرامش به خود گرفت و عراقی‌ها حضور رزمندگان ایرانی را در جزیره‌ی فاو پذیرفتند.

پاورقی

[۱] جاده‌های سربی، دفتر ادبیات و هنر مقاومت.
[۲] خط بارلیو: دیواره‌ی دفاعی که ارتش‌های عربی در نبردهای اکتبر سال ۱۹۷۳ پشت سر گذاشتند. قهرمان این صحنه سعدالدین الشاذلی است و مهندس و طراح این دیواره‌ی دفاعی یک افسر اسرائیلی به نام بارلیو بود.
[۳] مدال‌های شکسته، دفتر ادبیات و هنر مقاومت.
[۴] کفش مخصوص غواصی و شبیه پای مرغابی است که برای تسهیل حرکت در آب از آن استفاده می‌شود.
[۵] نگین هامون، کنگره‌ی سرداران و شهدای استان‌های کرمان و سیستان و بلوچستان.
[۶] نبرد فاو، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
[۷] مدال‌های شکسته، دفتر ادبیات و هنر مقاومت.
[۸] نبرد فاو، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
[۹] جاده‌های سربی، دفتر ادبیات و هنر مقاومت.
[۱۰] نبرد فاو، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن

خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».